

دانشگاه فرهنگیان

دو فصلنامه علمی تخصصی

پژوهش در آموزش زبان و ادبیات عرب

دوره دوم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۹

واکاوی نقش عوامل نحوی در ترجمه قرآن

(با تکیه بر تفاوت کارکرد نحوی و معنایی لیس و حروف شبیه به لیس)

ارسال: ۱۳۹۸/۱۱/۱۸

* محمدعلی کاظمی تبار^۱

پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۳۱

چکیده

موضوع ترجمه قرآن از مسائل بسیار مهم و حیاتی است که دقت و ظرافت خاصی را از جانب مترجم می‌طلبد. توجه به عوامل مؤثر در ترجمه از قبیل، مفردات، ساختار صرفی و نحوی، نوع جملات و مهم تر از همه توجه به تفاوت ها و ظرافت‌هایی که در کارکردهای نحوی و بلاغی واژگان و ترکیب آن‌ها با کلمات دیگر وجود دارد، امری ضروری است، در این پژوهش که به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده، نگارنده کوشیده است، ضمن آسیب شناسی ترجمه های موجود، به بررسی دقیق کارکرد نحوی، بلاغی و تفاوت معنایی حروف شبیه به لیس با فعل لیس از جهت نوع، کیفیت نفی و کاربرد هر یک پرداخته شود. نتایج به دست آمده، نشان داد که حروف شبیه به لیس، به ویژه دو کلمه «ما» و «إن» نسبت به فعل «لیس» از تاکید و شدت بیشتری در نفی برخوردارند و جملات «لست علیکم بوکیل» و «ما أنا علیکم بوکیل» هر یک متناسب با موضوع قبل و میزان اهمیتی که داشته، انتخاب گردیده است که اوج بلاغت و فصاحت کلام وحی را نشان می‌دهد.

واژگان کلیدی: کارکرد نحوی، ترجمه قرآن، لیس، حروف شبیه به لیس

۱- مقدمه

بی شک ترجمه بی‌عیب و نقص قرآن کریم، نیازمند مسلط بودن مترجم به علوم گوناگون از قبیل صرف و نحو، مفردات، بلاغت، علوم قرآنی و ... است. یکی از موضوعاتی که در این میان مغفول مانده، کارکرد صرف و نحو و بلاغت و تأثیر ساختارهای متفاوت جملات در ترجمه و معنای عبارت ها و توجه ویژه به ظرافت های موجود در واژگان مترادف و مسائلی از این قبیل است. به دیگر سخن برای دستیابی به یک ترجمه درست از قرآن، لازم است به موضوعات صرفی از قبیل واژگان جامد و مشتق، مفرد و جمع، معرفه و نکره بودن اسم ها و ... و مباحث نحوی همچون تقدیم و تأخیر کلمات در جمله، حذف و ذکر واژگان و ... و صنایع بلاغی چون مجاز، استعاره و ... دقت نمود.

در مورد پیشینه این بحث شایسته است یادآور شوم که با وجود پژوهش های زیادی که در حوزه مطالعات ترجمه قرآن کریم انجام شده است، درباره موضوع این جستار، پژوهشی انجام نشده و مقالات و تحقیقات موجود، بیشتر به موضوعاتی از قبیل روش های ترجمه، شرایط و ضوابط ترجمه، ویژگی های مترجم و علوم مورد نیاز او و موضوعاتی از این دست پرداخته اند که برای نمونه می توان به مقاله «مفهوم شناسی ضوابط و قواعد ترجمه قرآن» اثر محمدعلی رضایی اصفهانی، چاپ شده در شماره ۴۲ فصلنامه پژوهش های قرآنی، مقاله «آسیب شناسی ترجمه های قرآن در بیان مفاهیم واژگان» ارائه شده در نخستین همایش ملی واژه پژوهی در علوم اسلامی توسط هادی نصیری و سارا خدروی و نیز مقاله ای با عنوان «روش شناسی ترجمه قرآن» نوشته محمد بهرامی اشاره نمود که در شماره ۴۴ فصلنامه پژوهش های قرآنی به چاپ رسیده است؛ اما در نوشتار پیش رو، نویسنده به دنبال این است که در حوزه موضوعات نحوی مرتبط با ترجمه، به ویژه استفاده از ادوات نفی، به سؤالاتی از این دست پاسخ دهد که: تفاوت معنایی جمله «لا رجل فی الدار» با جمله «ما من رجل فی الدار» با این که هر دو برای نفی جنس به کار رفته اند، چیست؟ چه تفاوتی بین عبارت «أَنَّه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (محمد/۱۹) و جمله «ما من إله إلا الله» (آل عمران/ ۶۲) وجود دارد؟ یا این که تفاوت معنایی عبارت «قل لست علیکم بوكیل» (انعام/ ۶۶) با جمله «ما أنا علیکم بوكیل» (یونس/ ۱۰۸) در کجاست؟

چرا یکی با لیس و دیگری با ما منفی شده است؟ و عبارت «ما أنا إِلَّا نذیرٌ مبینٌ» (احقاف/۹) با «إنا أنا إِلَّا نذیرٌ مبینٌ» (شعراء/۱۱۵) از نظر معنا و مفهوم چه تفاوتی دارند؟ و ...

برای پاسخ به این سؤالات، بررسی دقیق کارکرد نحو در معانی جملات ضرورت دارد، ضمن این که هیچ کتاب صرف و نحوی به این مباحث نپرداخته است. در حقیقت برای یافتن پاسخ این سؤالات، بررسی دقیق آیات قرآن در موارد متعدد و استفاده از منابع معتبر تفسیری، نحوی، بلاغی و سبک شناسی راهگشا است. از همین رو در جستار پیش رو که به روش تحقیقی-توصیفی و کتابخانه‌ای انجام شده است، قصد داریم ضمن بررسی آسیب شناسانه نمونه هایی از ترجمه های قرآن، این فرضیه را اثبات نماییم که نوع کلمات، ساختار جملات، نقش و اعراب واژگان و موضوعاتی از این دست که به کارکردهای صرف و نحو در ترجمه مربوط است، تاثیر بسزایی در تبیین دقیق معنا و مفهوم عبارت های قرآنی دارد و لازم است در ترجمه های قرآن، بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد. روش کار در این پژوهش بدین ترتیب که در آغاز عوامل تأثیرگذار در ترجمه قرآن، ذکر و ترجمه های نادرست، نقد و اصلاح شده است. سپس به موضوع اصلی یعنی کارکرد نحوی حروف شبیه به لیس پرداخته شده و پس از استخراج آیات قرآنی دارای حروف شبیه به لیس، مواردی که پیرامون یک موضوع، اما با ادوات مختلف، گفتگو می کند، مورد بررسی قرار گرفته است تا تفاوت های ظریف بین حروف شبیه به لیس و فعل لیس، مشخص شود. در همین راستا تعدادی از ترجمه های موجود، آسیب شناسی شده و ترجمه جایگزین با ذکر دلیل، پیشنهاد گردیده است؛ اما قبل از ورود به اصل موضوع لازم است به تبیین عناصر تاثیر گذار در ساختار جمله در زبان عربی بپردازیم.

۲- عناصر تأثیرگذار در ساختار جمله و ترجمه آن

۲-۱- مفردات:

در این حوزه توجه دقیق به معانی مفردات با توجه به منابع معتبر لغت و در نظر گرفتن ظرافت های موجود در واژگان مترادف و اضداد، در ترجمه بسیار اثرگذار است. برای مثال توجه به ظرافت معنایی دو ماده «ذهب» و «آتی» در آیات قرآن کریم، این موضوع را روشن تر می کند. خداوند بلندمرتبه در راستای اعطای مقام نبوت به حضرت موسی (ع)، خطاب به ایشان و برادرش هارون می فرماید: «إذها

إلى فرعونَ، إِنَّهُ طَعَى» (طه/۴۳) اما در ادامه با فاصله ۳ آیه، می‌فرماید: «فَأْتِيَاهُ فُقُولًا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ...» (طه/۴۷). دلیل این که نوبت اول، از ماده «ذهب» و بار دوم از ماده «أتى» استفاده شده، تفاوت معنایی دو فعل «ذهب» و «أتى» است، چنان که در لسان العرب آمده است: «الذَّهَابُ: السَّيْرُ وَ الْمُرُورُ، ذَهَبَ يَذْهَبُ ذَهَابًا فَهُوَ ذَاهِبٌ» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱/۳۹۴) و «الإِيتَانُ: المَجِيءُ» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۳/۱۴) و صاحب التحقیق در توضیح ماده «أتى» می‌گوید: «أَنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي هَذِهِ الْمَادَّةِ هِيَ الْمَجِيءُ بِسَهْوَةٍ وَ بَجْرِيَانٍ طَبِيعِيٍّ» (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۲۸/۱). یعنی معنای اصلی این ماده، آمدن با سهولت و به شکل عادی و طبیعی است. وی در تفاوت بین «الذَّهَابُ» و «المَجِيءُ» می‌گوید: «المَجِيءُ يَعْتَبَرُ فِيهِ الْإِقْبَالُ عَنِ نَقْطَةِ مَعْيَنَةٍ كَمَا أَنَّ الذَّهَابُ هُوَ الْحَرَكَةُ عَنِ نَقْطَةِ عَلَى سَبِيلِ الْإِدْبَارِ فَالْمُلْحُوظُ فِي الذَّهَابِ هُوَ جِهَةٌ الْإِدْبَارِ عَنِ نَقْطَةٍ وَ فِي الْمَجِيءِ هُوَ الْحَرَكَةُ وَ الْإِقْبَالُ إِلَى جِهَةٍ» (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۲۹/۱). خلاصه کلام مصطفوی این است که ماده «ذهب» زمانی کاربرد دارد که گوینده، خود در نقطه مورد نظر برای رفتن حضور ندارد؛ مثلاً مادری که در خانه است، خطاب به فرزندش بگوید: به بازار برو، اما ماده «أتى» زمانی استفاده می‌شود که مادر در بازار باشد و از آن جا خطاب به فرزندش، می‌گوید: به بازار بیا.

تفاوت کاربرد «إِذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ» و «فَأْتِيَاهُ» در آیات فوق این است که پس از خطاب نخست پروردگار به موسی و هارون که فرمود: «نزد فرعون بروید»، موضوع ترس و نگرانی آنان از مواجهه با فرعون مطرح شد و آنان خطاب به خداوند گفتند: «إِنَّا نَخَافُ أَنْ يَقْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى» (طه/۴۵)، آن گاه پروردگار خطاب به آنان فرمود: «نترسید، من همراه شما هستم، گفتگوی شما را می‌شنوم و می‌بینم: «لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمِعُ وَ أُرِي» (طه/۴۶) و این بار در کلام خداوند، از واژه «إِذْهَبَا» عدول و فعل «فَأْتِيَاهُ» استفاده شده است تا آنان را به حضور خویش دلگرم سازد؛ اما این ظرافت از دید بیشتر مترجمان پوشیده مانده و غالباً فعل دوم را مانند فعل اول ترجمه کرده اند. برخی از ترجمه های آنها بدین ترتیب است: «هر دو نزد او بروید و بگویید...» (ارفع، ۱۳۸۱: ۱/۳۱۴)؛ «بنابراین بدون بیم و هراس به سوی او بروید...» (انصاریان، ۱/۳۱۴: ۳۱۴)؛ «اینک هر دو به جانب فرعون رفته و...» (الهی قمشه ای، ۱/۳۱۴: ۳۱۴) و بسیاری ترجمه های دیگر (میرزا خسروانی، ۵: ۵۶/۱۳۹۰؛ رضایی،

۱:۳۸۳/۳۱۴؛ فولادوند، ۱۴۱۵ ق: ۱/۳۱۴؛ کاویانپور، ۱:۳۸۷/۳۱۴) درحالی که ترجمه درست این است که بگوییم: «نزد فرعون بیایید (که من آن جا هستم) و ...»

۲-۲- ساختار صرفی واژگان:

به این معنی که به ساختار مفردات از نظر جامد و مشتق و توجه به نوع مشتق، مفرد و جمع و نوع جمع، معرفه و نکره، مجرد یا مزید بودن فعل و مواردی از این قبیل دقت شود. بدیهی است که معنای اسم فاعل با اسم مفعول و صفت مشابه یا دیگر انواع مشتق ویا مفهوم مشتقات با مصادر وکلمات جامد تفاوت دارد و ترجمه اسم های مفرد با مثنی و جمع و اسم جمع، یکسان نیست. برای مثال در عبارت «وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُوْنَ» (یوسف/۱۸) و «رَبُّنَا الرَّحْمٰنُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُوْنَ» (انبیاء/۱۱۲) واژه «مُستعان» اسم مفعول از ماده «عون» در باب استفعال است که حرف عله آن به الف تبدیل شده و اسم فاعل آن «مُستعین» است. با این حال برخی مترجمان در ترجمه این کلمه دقت ننموده و سهواً دچار اشتباه شده و آن را به شکل اسم فاعل ترجمه نموده اند: «بر آن چه توصیف می کنید، خدا یاری ده است» (فولادوند، ۱۴۱۵ ق: ۱/۲۳۷) و «پروردگار ما بر خلاف آن چه توصیف می کنید، بخشنده و یاری دهنده است» (کاویانپور، ۱:۳۸۷/۲۳۷) و بسیاری ترجمه های دیگر (عاملی، ۵:۱۳۶۰/۱۵۹؛ الهی قمشه ای، ۱۳۸۰: ۱/۲۳۷؛ پورجوادی، ۱۴۱۴ ق: ۱/۳۳۰)

۲-۳- ارکان اصلی و اجزای فرعی:

هر جمله دو رکن اصلی دارد و علاوه بر آن می تواند، اجزای فرعی نیز داشته باشد؛ مثلاً در عبارت: «إِنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»، واژه های «اللّه» و «علیم» ارکان اصلی و سایر کلمات اجزای فرعی هستند و البته همه واژگان در معنای جمله اثرگذارند. توجه به ادوات تأکید یا حصر موجود در جمله و از جمله معرفه آمدن مسند در جملات اسمیه نباید مورد غفلت قرار گیرد؛ زیرا باید حصر و تأکید موجود در جمله عربی، در ترجمه مشهود باشد و این نکته ای است که متاسفانه در بسیاری از ترجمه ها نادیده گرفته شده و عبارتی از قبیل «هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (یونس/۱۰۷؛ یوسف/۹۸ و قصص/۱۶): «او آمرزنده مهربان است» (فولادوند، ۱۴۱۵ ق: ۱/۲۲۱؛ فیض الإسلام، ۲:۱۳۷۸/۴۲۵) و «خدا آمرزنده مهربان است» (کاویانپور، ۱۳۸۷: ۱/۲۲۱) با جمله «إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (بقره/۱۷۳ و ۱۸۲ و ۱۹۲ و...) «خدا بخشاینده مهربان است»

(کاوایانپور، ۱۳۸۷: ۲۶/۱؛ فولادوند، ۱۴۱۵ ق: ۲۶/۱؛ خواجه‌جوی، ۱۴۱۰: متن/۱۱؛ حلبی، ۱۳۸۰: ۲۶/۱) یکسان ترجمه شده است و این، یعنی نادیده گرفتن تفاوت بین دو عبارت در ترجمه هرچند سهوی باشد، پذیرفتنی نیست.

۴-۲- شکل ترکیب کلمات با یکدیگر:

منظور بافت و ساختار جمله و از جمله استفاده از حرف جرّ خاص همراه با فعل است؛ مثلاً ترکیب «رغب» با حرف «فی» یا با حرف «عن» یا با حرف «إلی» در معنا تفاوت دارد یا تقدیم و تأخیری که در نقش‌های اصلی و فرعی جمله صورت می‌گیرد و نیز حذف یا ذکر مواردی از قبیل فاعل، مفعول، مبتدا و ... در تبیین معنای جمله، بسیار اثرگذار است. برای نمونه ترکیب فعل «ضرب» با حروف جرّ یا واژگان دیگر، معانی مختلفی را ایجاد می‌کند که به آن اشاره می‌کنیم:

۴-۲-۱- ترکیب فعل «ضرب» با واژه «مثلاً» به معنای «مثال زد» که بیشترین کاربرد را در آیات قرآن دارد. برای نمونه به عبارت‌های زیر توجه کنید: «أَمْ لَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا، كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ...» (ابراهیم/۲۴)، «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمَنَةً مَطْمَئِنَّةً...» (نحل/۱۱۲) و «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا إِمْرَأَةَ فِرْعَوْنَ...» (تحریم/ ۱۱)

۴-۲-۲- ترکیب ماده «ضرب» با حرف جرّ «فی» به معنای «سفرکردن برای جهاد یا کسب روزی»؛ مثال: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ» (بقره/۲۷۳): «[انفاق شما باید] برای نیازمندیانی باشد که در راه خدا در تنگنا قرار گرفتند و نمی‌توانند مسافرت کنند [وسرمایه‌ای به دست آورند]». نمونه دوم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...» (نساء/۹۴): «ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگاه [برای نبرد با دشمن] سفرکردید ...» و نمونه سوم: «و إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ...» (نساء/۱۰۱): «و چون به سفر می‌روید گناهی بر شما نیست که نمازتان را شکسته بخوانید ...».

۴-۲-۳- ترکیب «ضرب» با حرف جرّ «علی» در معنای «لازم شد، واجب شد، حاکم گردید و...»؛ مانند: «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُثَبُّوا إِلَّا بِجَبَلٍ مِنَ اللَّهِ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ...» (آل عمران/۱۱۲):

«مُهِر ذَلَّتْ و خوارى بر آنان زده شد یا به ذَلَّتْ و خوارى، محکوم شدند، یا ذَلَّتْ و خوارى برآنان حاکم گردید ... و فقر و درماندگی بر آنان حاکم شد ...» و نمونه‌ای دیگر: «و ضَرَبْتِ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ و الْمَسْكَنَةَ و باؤوا بِعَضْبٍ مِنَ اللَّهِ...» (بقره / ۶۱) مانند ترجمه آیه قبل.

۵-۲- اعراب: اعراب و علامت آخر واژگان مبین نقش و کارکرد آن در داخل جمله است و زمانی که اعراب، درست به کار نرود یا خواننده به اعراب توجه ننماید، دریافت مفهوم جمله دچار اشکال می‌شود؛ مثلاً در عبارت «مَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ» (حج/۱۸) واژه «اللَّهُ» فاعل و مرفوع است، اما متأسفانه در برخی ترجمه‌ها بدین شکل آمده است: «هرکه خدا را خوار پندارد، هیچ کس او را گرامی ندارد» (پاینده، بی تا: متن/۲۷۸). روشن است که مترجم به خاطر بی توجهی به اعراب الله، آن را مفعول تصور نموده و عبارت را نادرست ترجمه کرده که ترجمه درست آن بدین ترتیب است: هرکه را خداوند خوار و ذلیل گرداند، هیچ کس او را گرامی نمی‌دارد یا هیچ گرامی دارنده‌ای ندارد.

علاوه بر این اهمیت اعراب در جمله تا حدی است که اگر جمله‌ای اعراب گذاری نشود، احتمال وجوه مختلف را می‌دهد؛ مثلاً عبارت «أَكْرَمَ النَّاسِ أَحْمَدُ» را می‌توان به شکل‌های گوناگون زیر خواند که در نتیجه، معانی و برداشت‌های آن نیز متفاوت می‌شود:

الف- أَكْرَمَ النَّاسِ أَحْمَدُ: مردم احمد را گرامی داشتند. (جمله فعلیه، الناس: فاعل و احمد: مفعول)

ب- أَكْرَمَ النَّاسِ أَحْمَدُ: گرامی‌ترین مردم، احمد است. (جمله اسمیه، أَكْرَمُ: مبتدا، الناس: مضاف الیه و احمد: خبر)

ج- أَكْرَمَ النَّاسِ أَحْمَدُ: احمد مردم را گرامی داشت. (جمله فعلیه، الناس: مفعول و احمد: فاعل)

د- أَكْرَمَ النَّاسِ أَحْمَدُ: ای احمد! مردم را گرامی بدار. (جمله فعلیه و فاعل ضمیر مستتر آنست، الناس: مفعول، احمد: منادا)

۳- کارکرد نحو و بلاغت در تبیین معنای جملات

موضوعات گوناگون علم نحو و بلاغت کارکردهای متنوعی در تبیین معنا و مفهوم جمله دارد که به جهت پرهیز از زیاده‌گویی به یک مورد از هر کدام اشاره می‌شود:

۳-۱- تعیین نوع جمله و نقش کلمات و روشن نمودن معنای مورد نظر:

بی‌شک یکی از مهم‌ترین کارکردهای نحو و به‌ویژه بحث اعراب، روشن کردن نوع جمله (اسمیه یا فعلیه بودن آن) و نقش کلمات و به دنبال آن تبیین معنای جمله است؛ مثلاً در مورد جمله «ما أحسن حمید» بدون استفاده از علم نحو و اعراب کلمات، سه احتمال تعجبی، استفهامی و منفی می‌رود؛ زیرا می‌توان آن را بدین شکل اعراب‌گذاری کرد و گفت: «ما أحسنَ حمیداً» که جمله تعجبی و بدین معنا باشد: «چه نیکو است حمید»، یا این که جمله از نوع پرسشی باشد که بدین شکل خوانده می‌شود: «ما أحسنُ حمیدٍ؟» یعنی چه چیز حمید، خوب و نیکو است؟ و یا جمله خبری و منفی باشد، بدین ترتیب که بگوییم: «ما أحسنَ حمیدٌ» به معنای: حمید، احسان نکرد.

۳-۲- افزایش دقت ترجمه و معنای عبارت با توجه به تقدیم و تأخیر واژگان:

ترتیب قرارگرفتن واژگان در زبان عربی، می‌تواند، متفاوت باشد. بدین ترتیب که بر اساس نوع جمله، جمله می‌تواند با اسم یا فعل، آغاز شود یا این که در جمله فعلیه، حسب شرایط، مفعول بر فاعل یا حتی فعل مقدم شود و این امر تفاوت معنایی محسوسی ایجاد می‌کند که لازم است در هنگام دریافت معنای جمله و ترجمه آن به فارسی، مورد توجه قرارگیرد. چنان چه یک جمله فعلیه را به اسمیه تبدیل کنیم، به دلیل اسناد دوباره‌ای که صورت می‌گیرد، تأکیدی روی مسند^۱ إلیه اتفاق می‌افتد. برای مثال اگر به جای عبارت، راحَ سعیدٌ إلی المَسْتَشْفی، بگوییم: سعیدٌ، راحَ إلی المَسْتَشْفی، با این کار فعل «راح» را دوبار به مسند إلیه، اسناد داده ایم، یک بار به مبتدا و یک بار به فاعل و این بدان معنی است که قطعاً سعید به بیمارستان رفت، نه کس دیگری و تأکید جمله روی شخص رونده، یعنی «سعید» واقع شده است، نه روی فعل «رفتن» و نه روی محل رفتن، یعنی بیمارستان. همین طور در یک جمله فعلیه،

اگر مفعول را مقدم کنیم، تأکید و حصر روی مفعول اتفاق می‌افتد، نه روی فعل و فاعل؛ مانند: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» که پرستش منحصر به ضمیر «إِيَّاكَ» یعنی خداوند، می‌شود.

برآیند جملات فوق این است که عرب‌ها «بین دو چیز، موردی را که بیانش مهم تر است و آن‌ها نسبت به آن توجه بیشتری دارند، مقدم می‌دارند، هرچندکه هر دو، مهم و مورد توجه باشند» (سیبویه، ۱۴۰۸: ۱۵/۱)

۴- تفاوت معنایی «لیس» و حروف شبیه به لیس» در ترجمه

یکی از مهم‌ترین کارکردهای نحو در دریافت مفهوم جمله و به کار بستن دقیق آن در ترجمه، این است که مترجم به تفاوت معنایی و کاربردی کلماتی که از بُعد نحوی، تحت یک عنوان جمع شده و به ظاهر، مترادفند، توجه نماید. برای نمونه، یکی از این موارد واژه «لیس» و حروف شبیه به لیس است که در مباحث نحوی، تحت عنوان یک نوع از نواسخ، مطرح می‌شوند و به معنای «نیست» به کار می‌روند، اما این واژگان تفاوت‌های ظریفی دارند که دستمایه اصلی این پژوهش گردیده است.

فعل «لیس» در زبان عربی در اصل برای نفی زمان حال به شکل مطلق، یعنی حال و آینده به کار می‌رود، مگر این که در جمله قید یا قرینه‌ای وجود داشته باشد که به زمان حال اختصاص یابد؛ مانند: «لیسَ محمدٌ حاضراً» یعنی الآن محمد حاضر نیست یا در عبارت «أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنَّهُمْ» (هود/۸) که دلالت بر آینده دارد: «آگاه باشید آن روز که [عذاب] به سراغ آنان بیاید، از آن‌ها بازگردانده نخواهد شد» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳: ۲۲۲/۱)؛ بنابراین، سخن برخی که گفته‌اند: «آن، جز برای نفی زمان حال به کار نمی‌رود» (ابن یعیش، ۱۴۲۲: ۱۱۲/۷؛ برجستراسر، ۱۹۲۹: ۱۱۵) درست نیست و از نمونه‌های کاربرد «لیس» برای غیر زمان حال، این عبارت است: «لَيْسَ خَلَقَ اللَّهُ مِثْلَهُ» که اسم آن ضمیر شأن محذوف است؛ یعنی: خداوند مانند آن را نیافریده است. در این عبارت، از آن جا که بعد از فعل «لیس» فعل ماضی «خَلَقَ» آمده است، «لیس» برای زمان گذشته به کار رفته و جمله «خَلَقَ اللَّهُ مِثْلَهُ» به عنوان خبر «لیس» در محل نصب قرار دارد.

۱-۴- «ما» شبیه به لیس:

کلمه «ما» در لغت یا گویش اهل حجاز، همان کار «لیس» را انجام می‌دهد؛ چنان که خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: «ما هذا بشراً» (یوسف/۳۱)، اما تمیمی‌ها آن را عامل نمی‌دانند.

۱-۴-۱- وجوه شباهت «ما» و «لیس»:

به باور بیشتر نحویان، هر دو واژه بر مبتدا و خبر وارد می‌شوند، هر چند «ما» اختصاص به جمله اسمیه ندارد و هر دو برای نفی زمان حال هستند و به خاطر وجود همین شباهت‌ها است که حرف «باء» بر خبر هر دو وارد می‌شود (ابن یعیش، ۱۴۲۲: ۱۰۸/۱؛ المبرد، ۱۴۲۰: ۱۸۸/۴). این که برخی گفته‌اند: «کلمه «ما» اختصاص به نفی زمان حال دارد» (ابن یعیش، ۱۴۲۲: ۱۰۸-۱۰۹) درست نیست؛ بلکه «ما» نیز مانند «لیس» «به شکل مطلق برای زمان حال کاربرد دارد» (ابن عقیل، ۱۹۶۴: ۳۰۳/۱) و زمانی که قیدی وجود داشته باشد، اختصاص به حال یا آینده پیدا می‌کند، چنان که در عبارت «و ما هُم بِخارجینَ مِنَ النَّارِ» (بقره/۱۶۷)، یعنی: «آنان هرگز از آتش جهنم خارج نخواهند شد» و «و ما هُم عَنْهَا بغائبینَ» (انفطار/۱۶)، یعنی: «آن‌ها از دوزخ، غائب نمی‌شوند» مختص آینده شده است.

۱-۴-۲- وجوه اختلاف «ما» و «لیس»:

با این که بین این دو کلمه، شباهت‌هایی وجود دارد، اما این دو واژه از نظر معنا کاملاً مثل هم نیستند و البته ظرافت و حکمت زبان عربی نیز، اقتضا می‌کند که بین این دو کلمه که یکی فعل و دیگری حرف است، تفاوت معنایی وجود داشته باشد؛ زیرا همان‌طور که برخی صاحب نظران گفته‌اند: «زبان عربی تمایل به تفاوت و تخصیص در واژگان دارد» (برجستراسر، ۱۹۲۹، ۵۸ و ۶۷) و هیچ دو کلمه‌ای که کاملاً مشابه و برابر باشند، در آن وجود ندارد.

به نظر می‌رسد مهم‌ترین تفاوت این باشد که «حرف "ما" در نفی، از "لیس" قوی‌تر است» (سامرایی، ۱۴۲۰: ۲۲۸/۱) و این کلمه، نفی را با شدت و حدت بیشتری بیان می‌کند. برای اثبات این ادعا، دلایل

زیر وجود دارد:

۱-۲-۴-۱- واژه «لیس» فعل است و جمله‌ای که با آن آغاز می‌شود، فعلیه است؛ چنان‌که صاحب معنی عبارت «كَانَ زَيْدٌ قَائِمًا» را نیز فعلیه دانسته است (ابن هشام، ۱۳۶۷: ۴۹۲/۲)، درحالی‌که جمله‌ای که با «ما» شروع می‌شود، اسمیه است. توضیح این که لیس فعل است، زمان دارد، صرف می‌شود و همانند دیگر افعال، می‌تواند ضمیری به آن متصل شود یا در آن مستتر گردد و این‌ها همه از ویژگی‌های فعل است و طبیعتاً جمله‌ای که با فعل شروع شود، جمله فعلیه است، هرچند که در این مورد، اجزایی مانند فاعل و مفعول ندارد، همان‌طور که هر جمله‌ای را که در آن فاعل یا مفعول وجود داشته باشد را نیز لزوماً جمله فعلیه نمی‌دانند؛ مثلاً در جمله «أَنَا كَاتِبُ الدَّرْسِ» ضمیر «هو» در کاتب، فاعل و کلمه «الدرس» مفعول است، اما این جمله، فعلیه نامیده نمی‌شود، یا عبارتی مانند: «دُونَكَ أَخَاكَ» که دارای مفعول است، جمله فعلیه، محسوب نمی‌گردد. درحالی‌که کلمه «ما» نه فعل است و نه ویژگی‌های فعل را دارد و از همین رو، جمله‌ای که با ما شروع شود، اسمیه است و جمله اسمیه نسبت به فعلیه ثبات و تأکید بیشتری دارد. علاوه بر این می‌توان گفت نفی در اصل با حرف، انجام می‌شود نه با فعل و به عبارت دیگر، حرف برای نفی نسبت به فعل اصالت بیشتری دارد.

۱-۲-۴-۲- کلمه «لیس» در قرآن کریم در ۴۱ مورد بر سر اسم نکره وارد شده و در تمام این موارد هم بدون «مِن» زائد تأکیدگر آمده است، درحالی‌که حرف «ما» در ۹۱ مورد با اسم نکره به کار رفته و در تمام این موارد، قبل از اسم نکره، حرف «ن» برای شمول و تأکید افزوده شده است، یعنی علاوه بر کاربرد بیش از دو برابری «ما» نسبت به «لیس»، ورود «مِن» زائد قبل از اسم، دلالت بر نفی مؤکد دارد. به نمونه‌های از هر دو مورد دقت کنید:

الف- نمونه‌های کاربرد «ما»: «مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» (اعراف/۵۹) و «مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ» (بقره/۱۰۷؛ توبه/۱۱۶؛ عنکبوت/۲۲؛ شوری/۳۱) و «مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ» (رعد/۱۱) و «مَا هُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ» (زخرف/۲۰ و جاثیه/۲۴)

ب- نمونه‌های کاربرد «لیس»: «لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ» (انعام/۵۱) و «لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ» (احقاف/۳۲) و «لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ» (حج/۷۱) و «لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ» (نور/۱۵؛ اسراء/۳۷؛ لقمان/۱۵) و غافر/۴۲)

۳-۲-۴-۱- خبر «ما» در تمام مواردی که از نوع مفرد بوده، همراه با «باء» زائد دال بر تأکید آمده که ۷۶ مورد است و تنها در ۳ مورد، بدون «باء» آمده است که عبارتند از: «ما هذا بشرًا» (یوسف/۳۱) و «ما هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ» (مجادله/۲) و «فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ» (حاقه/۴۷) و این ۳ مورد نیز، هریک نکته‌ای دارد. توضیح این که در مورد اول و دوم، عبارت‌ها به دلیل این که مقدمه و زمینه ساز بیان مطلب دیگری هستند، بدون باء آمده اند؛ زیرا در جمله اول، بعد از عبارت «ما هذا بشرًا»، عبارت اصلی «إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ» و در جمله دوم بعد از عبارت «ما هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ» جمله «إِنْ أُمَّهَاتِهِمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ» آمده است، بنابراین دلیل نیامدن حرف تأکید در خبر این دو جمله، این است که این جمله‌ها، مقدمه جمله دیگری و خود، اصل مطلب نیستند.

اما در مورد سوم، در تعیین خبر، بین نحویان، اختلاف نظر وجود دارد. بیشتر آنان بر این باورند که «مِنْكُمْ، خبر مقدم و حاجزین، صفت برای أَحَدٍ است» (دعاس، ۳: ۳۷۸/۱۴۲۵؛ نحاس، ۵: ۱۴۲۱/۱۹؛ بیضاوی، ۵: ۱۴۱۸/۲۴۳؛ طبرسی، ۴: ۳۵۳/۱۳۷۷) که در این صورت شامل موضوع نخواهد بود؛ چراکه بر طبق این نظر، خبر اسم نکره نیست که با حرف زائد همراه شود، اما به اعتقاد برخی دیگر «حاجزین، خبر است» (محلی و سیوطی، ۱۴۱۶: ۱/۵۷۱) و این نظر به سه دلیل ترجیح دارد:

الف- مِنْكُمْ در صورتی می‌تواند خبر باشد که شبه جمله و متعلق به محذوف باشد.

ب- جمله فوق در اصل، این گونه بوده است: «فَمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْكُمْ حَاجِزِينَ عَنْهُ» و از نظر معنا، مانع بودن هریک از آنان از عذاب الهی را نفی می‌کند.

ج- با توجه به این که «أَحَدٌ» مفرد و «حاجزین» جمع است، کلمه حاجزین نمی‌تواند صفت برای أَحَد، قرار بگیرد.

بنابراین اگر نظر دوم را که درست است، مبنا قرار دهیم، تنها همین یک مورد است که بدون حرف باء آمده است، درحالی‌که خبر «لیس» در ۲۳ مورد با «باء» زائد و در ۵ مورد بدون آن آمده است. اکنون اگر نسبت بین اعداد را در نظر بگیریم، با لحاظ نمودن همان ۳ مورد، خبر «ما» در بیش از ۹۶ درصد و

خبر «لیس» در ۸۸ درصد، همراه «باء» زائد برای تأکید، آمده است، ضمن این که میزان کاربرد هر واژه نیز به‌خوبی گویای این مطلب است.

به سخن دیگر با اطمینان می‌توان گفت که هرگاه اسم «ما» نکره یا خبر «ما» از نوع مفرد بوده، در تمام موارد با حرف جرّ زائدی برای تأکید همراه شده است، چه با اسم و چه با خبر، درحالی‌که در مورد لیس این گونه نیست و این دلیل محکمی بر شدت نفی موجود در کلمه «ما» است.

۴-۲-۱-۴- جملاتی که حاوی موضوعات مهم و نیازمند تأکید زیاد هستند، غالباً با «ما» منفی شده اند، برای نمونه جایی که بحث مهم نفی شرک، مطرح است، خداوند متعال می‌فرماید: «ما لکم من إله غیره» (اعراف/۵۹)، درحالی‌که چنین تعبیری با «لیس» در قرآن نیامده است. برای تبیین بیشتر به آیات زیر دقت کنید:

الف- «وَ كَذَّبَ بِهٖ قَوْمُكَ وَ هُوَ الْحَقُّ، قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ» (انعام/۶۶)

ب- «وَ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا اشْرَكُوْا وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيْظًا وَ مَا اَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيْلٍ» (انعام/۱۰۷)

ج- «وَ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا مِنْ دُوْنِهٖ اَوْلِيَاءَ، اللّٰهُ حَفِيْظٌ عَلَيْهِمْ وَ مَا اَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيْلٍ» (شوری/۶)

د- «... فَمَنْ اهْتَدٰى فَلِنَفْسِهٖ وَ مَنْ ضَلَّ فَاِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ مَا اَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيْلٍ» (زمر/۴۱) و

یونس/۱۰۸)

با دقت در مثال‌های بالا و طرح این پرسش در ذهن که چرا در مورد نخست از «لیس» و در آیات بعدی از «ما» استفاده شده است، به‌خوبی در می‌یابیم که از آن‌جا که در مورد اول، موضوع از اهمیت کمتری برخوردار است، از «لیس» و در سایر موارد، با توجه به بافت جمله و قدرت نفی‌ای که از سیاق و موضوع دریافت می‌شود، از کلمه «ما» استفاده شده است. توضیح این که در مورد «الف» خداوند متعال می‌فرماید: قوم تو عذاب الهی را تکذیب کردند، درحالی‌که آن حق و حقیقت است، پس به آنان بگو: من مسؤول و ضامن [پذیرفتن و نپذیرفتن] شما نیستم [و تنها وظیفه من ابلاغ است] و از آن‌جا که این امر تا حدودی بدیهی است، با «لیس» بیان شده است، اما در موارد بعدی، صحبت از شرک آنان و هدایت و گمراهی ایشان است و از آن‌جا که این امور، بسیار مهم و حیاتی است، در هر سه مورد، از حرف «ما» استفاده شده و «باء» زائد برای تأکید نفی بر سر خبر، افزوده شده است.

۵-۲-۴-۱- مطلب دیگری که اثبات می‌کند «ما» نسبت به فعل «لیس» تأکید بیشتری در نفی دارد، این است که این کلمه به همراه اسم و خبرش، جواب قسم قرار می‌گیرد؛ چنان که صاحب‌الکتاب می‌گوید: «جمله همراه با «م» جواب «لقد فعل» است» (سیبویه، ۱۴۰۸: ۱/۴۶۰) و مؤلف‌الایتقان در تبیین این دیدگاه، به نقل از ابن‌حاجب آورده است: «اقتضای کلام سیبویه این است که «ما» دارای تأکید است؛ زیرا «ما» را جواب «لقد» قرار داده و همان‌طور که «قد» تأکید دارد، جوابش نیز، تأکید دارد» (سیبویه، ۱۴۲۵: ۲۷۰). ضمن این که وی در جایی دیگر به صراحت می‌گوید: «نفی در آن، تأکید بیشتری دارد» (سیبویه، ۲۰۰۳: ۲/۶۲). با این توضیحات، چند مثال قرآنی را بررسی می‌کنیم:

الف- «وَ لَنْ اتَّبَعْتَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ، مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ»

(بقره/۱۲۰)

ب- «لَنْ بَسَطتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي، مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِي لَأَقْتُلَكَ» (مائده/۲۸)

ج- «ن وَالْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَحِيمٍ» (قلم/۱-۲)

بر طبق قواعد نحو «هرگاه جمله با لام موطنه و این شرط آغاز شود، جواب قسم مقدر است و «لام» برای دلالت بر این است که مابعدش جواب قسم مقدر است، نه جواب شرط مذکور» (غلابینی، ۱۹۶۸: ۲۷۲/۳) و در واقع جواب قسم، جانشین جواب شرط می‌شود و به همین دلیل به آن لام موطنه، یعنی زمینه ساز قسم می‌گویند؛ بنابراین چنان که ملاحظه شد، جمله آغاز شده با «ما» در مثال‌های سه گانه فوق، جواب قسم است که خود دلالت بر تأکید دارد، درحالی‌که در هیچ جای قرآن کریم، «لیس» به همراه اسم و خبرش در جواب قسم نیامده و این اثبات وجود تفاوت در مراتب نفی، بین «ما» و «لیس» است.

علاوه بر این در مواردی نیز جمله نفی همراه با «ما» بر جواب شرط همراه با «قد» عطف شده که این نیز دلیل محکمی بر تأکید نفی است؛ مثلاً در عبارت «رَبَّنَا أَنْتَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» (آل عمران/۱۹۲) و یا «فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ، فَقَدْ فَازَ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» (آل عمران/۱۸۵) و مثال دیگر: «إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَاوَاهُ النَّارَ وَ مَا

لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» (مائده/۷۲) این در حالی است که در هیچ موردی عطف بر «قد» با «لیس» نیامده است.

بنابراین نفی انجام شده با «ما» نسبت به نفی «لیس» از شدت و تأکید بیشتری برخوردار است و این امر باید در ترجمه لحاظ شود و واژه‌ای که دالّ بر تأکید باشد، افزوده گردد؛ مثلاً در ترجمه عبارت «ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» (آل عمران/۱۹۲ و مائده/۷۲) گفته شود: بی شک، ستمکاران هیچ یار و یاورى ندارند یا نخواهند داشت. ذکر ادوات تأکید از این جهت است که تفاوتی بین «ما» و «لیس» گذاشته شود، اما متأسفانه بررسی بسیاری از ترجمه‌ها نشان می‌دهد به این تفاوت‌ها و نکات دقت نشده است. به نمونه‌های زیر از ترجمه عبارت فوق، دقت کنید: «برای ستمکاران یاورانى نخواهد بود» (فیض الاسلام، ۱۳۷۸: ۱۵۶/۱)، «نیست ستمگران را یارانى» (معزى، ۱۳۷۲: ۷۵/۱)، «کسى یار و مددکار ستمگران نیست» (کاویانپور، ۱۳۷۸: ۷۵/۱)، «برای ستمکاران یاورانى نیست» (فولادوند، ۱۴۱۵: ۷۵/۱)، «ستمکاران، یاورانى نخواهند داشت» (انصاری، ۱۳۷۷: ۷۵/۱)، «ستمگران یاورى ندارند» (پورجوادی، ۱۴۱۴: ۴۵/۱)، «ستمگران یارانى ندارند» (پاینده، بی تا: متن/۳۹) و نمونه‌های دیگر.

۲-۴- «إِنْ» شبیه به «لیس»:

بیشتر نحویان بصره عمل کردن «إِنْ» را نپذیرفته‌اند و تنها گروهی به استناد متون موجود از جمله عبارت «إِنْ أَحَدٌ خَيْرًا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِالْعَافِيَةِ»، عمل آن را به اهالی منطقه «العالية»^۱ نسبت داده‌اند. (اشمونی، ۱۹۹۵: ۲۵۵/۱؛ ابن هشام، ۱۳۶۷: ۲۳/۱-۲۴؛ ابن عقیل، ۱۹۶۴: ۱۲۱/۱-۱۲۲). با این حال شواهدی از عمل کردن «إِنْ» وجود دارد؛ مانند:

إِنْ هُوَ مُسْتَوْلِيًّا عَلَى أَحَدٍ إِلَّا عَلَى أَوْعَفِ الْجَانِينِ^۲

و یا این بیت:

^۱ - «مراد از "عالية" مناطق بالادست "نجد" تا سرزمین "تهامه" و پشت "مکه" و بالای آن است». ابن هشام انصاری، عبدالله بن یوسف؛ شرح شذور الذهب، قم، دار الهجرة، ۱۴۱۰ هـ ق، ص ۱۹۹.

^۲ - شاعر بیت مشخص نیست، بسیاری از منابع به این بیت استشهاد کرده‌اند از جمله شرح ابن عقیل: ۳۱۷/۱، شاهد ۸۱.

إن المرء ميتاً بانقضاء حياته و لكن يأن يُعَى عليه فيخذلا

(غلابینی، ۲: ۳۰۱/۱۹۶۸)

با بررسی آیات شریفه قرآن کریم بر اساس قراءات مشهور، به این نتیجه می‌رسیم که حرف «إن» برای نفی به کار رفته، اما از آن جا که در تمام موارد، خبرش با «إلا» نقض شده، شرط عمل کردن را از دست داده است و از همین رو، آن را به شکل مهمله (عمل نکرده) مشاهده می‌کنیم؛ اما از نظر کاربرد آن برای نفی، نحویان معتقدند: «إن» مانند کلمه «ما» و برای نفی زمان حال است (ابن یعیش، ۱۴۲۲: ۲۰۰/۲؛ سیوطی، ۱۹۷۷: ۱/ ۱۲۴)، حال آن که در بسیاری از موارد «إن» بعد از «ما» آمده و نسبت به آن تأکید بیشتری بر نفی دارد. بدین ترتیب که ابتدا موضوعی به وسیله «ما» نفی می‌شود، سپس جمله دیگری همراه «إن» می‌آید که تأکید بیشتری دارد و به همین دلیل، در بیشتر موارد «إن» برای انکار کاربرد دارد؛ مثلاً در آیه شریفه «ما هذا بشراً، إن هذا إلاً ملکٌ کریمٌ» (یوسف/۳۱) ابتدا نفی بشر بودن حضرت یوسف، توسط «ما» صورت می‌گیرد و در ادامه از آن جا که قصد اثبات ماهیت «ملک» یا فرشته برای آن حضرت را دارد و پذیرش این امر، از سوی مخاطبان دشوار و نیازمند تأکید بیشتری است، از «إن» استفاده می‌شود. همین‌طور در عبارت «ما هُنَّ أمهاتُهم، إن أمهاتُهم إلا اللّائی ولدنهم» (مجادله/۲) که قصد تبیین موضوع اظهار^۱ برای مخاطبان را دارد، ابتدا با حرف «ما» این موضوع نفی می‌شود: که با گفتن یک جمله، زنان، مادران آنها محسوب شده و بر شوهران شان حرام گردند، سپس برای ناپسند شمردن و مردود دانستن کار ایشان، با استفاده از «إن» به شکل مؤکد خطاب به آنان می‌گوید: «مادران واقعی آنان، فقط زنانی هستند که ایشان را به دنیا آورده‌اند». همین‌طور در عبارت «ما أنتم إلا بشرٌ مثلنا و ما أنزل الرحمن من شیءٍ، إن أنتم إلا کذّابون» (یس/۱۵) ابتدا سخن مردم روستا خطاب به رسولان الهی را ذکر نموده که با استفاده از حرف «ما» به آنان می‌گویند: شما کسی جز بشری مثل ما نیستید و بدیهی است که این سخن، نیازی به تأکید ندارد، اما در پایان برای تأکید این که سخنان شما کذب است و شما جز دروغ نمی‌گویید، از «إن» استفاده شده است.

^۱ - اظهار یک سنت غلط جاهلی و به این ترتیب بود که مردی به همسرش بگوید تو نسبت به من مانند پشت مادرم هستی و با این حرف بر او حرام می‌شد که اسلام آن را باطل نمود.

در تمام موارد مذکور، درجه تأکید جمله پایانی از جمله نخست بیشتر است و این، دلیلی بر اثبات این ادعاست که «إن» نسبت به «ما» تأکید بیشتری بر نفی دارد. از سوی دیگر، از نظر آماری ذکر واژه «إلّا» بعد از «إن» به مراتب بیش از همراهی این کلمه با حرف «ما» است و از آن جا که این اسلوب، بر قصر و حصر دلالت دارد، کاربرد بیشتر آن، دلیلی بر تأکید نفی است.

نتیجه این که نفی انجام شده با «إن» با نفی واژه «ما» برابر نیست، بلکه نسبت به آن شدت و حدت بیشتری دارد، از همین رو پیشنهاد می شود در ترجمه جملائی که با «إن» آمده و همگی با «إلّا» همراه ترکیب شده است، جمله به شکل مثبت مؤکد ترجمه شود تا تأکید موجود در نفی و نیز حصر ایجاد شده در اثر ساختار «إن ... إلّا ...» را بتوان بیان نمود؛ مثلاً در ترجمه عبارت «إن أمهاتهم إلا اللّائی وُلدنهم» می توان گفت: مادران شما فقط آن زنانی اند که شما را به دنیا آورده اند. اکنون نمونه هایی از ترجمه های موجود برای این عبارت را بررسی می کنیم:

«مادرانشان آن هاینده که ایشان را زاده اند» (رهنما، ۴: ۲۸۵/۱۳۴۶)، «مادران ایشان نمی باشند مگر آن زنانی که آنان را زائیده اند» (فیض الاسلام، ۱۳۷۸: ۱۰۷۵/۳)، «مادرانشان جز کسانی که آنان را زاده اند، نمی باشند» (گرمارودی، ۱۳۸۴: ۵۴۲/۱)، «مادرانشان همان زن هایی هستند که آن ها را زاده اند» (بروجردی، ۱: ۹۸۵/۱۳۶۶) و نمونه های دیگر.

چنان که ملاحظه شد، بیشتر ترجمه ها، جز مورد اول، جمله را به شکل منفی و تحت اللفظی ترجمه کرده و حصر را در ترجمه رعایت کرده اند. البته بعضی دیگر از شکل مثبت استفاده نموده اند که بهتر است؛ زیرا از نظر نحوی جمله مزبور، دارای استثنای مفرغ است و در چنین مواردی، وجه برتر، ترجمه به شکل مثبت همراه با تأکید است. ضمن این که لازم است تفاوت «لیس» با «ما» و «إن» از جهت شدت یا ضعف نفی در نظر گرفته شود.

۳-۴- «لا» شبیه به لیس:

این واژه که به «لا» حجازی نیز معروف است، «قدیمی‌ترین ادات نفی در زبان عربی است» (سامرائی، ۱۴۲۰: ۲۳۳/۱) و «به اعتقاد بیشتر عرب‌ها، عمل نمی‌کند، اما اهل حجاز با شرایطی آن را عامل می‌دانند: از جمله این که اسم و خبرش هر دو نکره باشند؛ گرچه به‌ندرت با اسم معرفه هم آمده و عمل کرده است» (غلابینی، ۲: ۲۹۸/۱۹۶۸)؛ مانند بیت زیر از متنبی که اسم به شکل معرفه آمده است:

إِذَا الْجُودُ لَمْ يُرْزَقْ خِلاصاً مِنَ الْأَدَى فَلَا الْحَمْدُ مَكْسُوباً وَ لَا الْمَالُ بَاقِياً^۱

و نیز مانند این بیت از نابغه جعدی:

وَ حَلَّتْ سِوَادَ الْقَلْبِ لَا أَنَا بَاغِياً سِوَاهَا وَ لَا فِي حَبِّهَا مُتْرَاحِياً^۲

بعضی از منابع نحوی گفته‌اند: «اگر اسم و خبر نکره نباشد؛ مانند: «لا المعلم حاضراً»، حرف «لا» عمل نمی‌کند» (بدیع یعقوب، ۱۹۹۱: ۵۶۷) یا گفته شده: «"لا" فقط در اسم‌های نکره، عمل می‌کند» (ابن هشام، ۱۳۶۷: ۳۱۶/۱)؛ اما به نظر نگارنده این سطور، با توجه به شواهد مذکور، بهتر است این سخن با قطعیت بیان نشود تا ناچار نشویم مثال‌های موجود مخالف آن را توجیه کرده یا شاذ و نادر بدانیم، بلکه بگوییم است «لا» شبیه به لیس غالباً با اسم‌های نکره به کار می‌رود و در نکره عمل می‌کند و احتمالاً با همین نگاه بوده است که «برخی از علمای فاضل، معمول معرفه را اجازه داده‌اند» (غلابینی، ۲: ۲۹۸/۱۹۶۸) که از آن جمله می‌توان به «ابن جنی» و «ابن الشجری» (ابن هشام، ۱۳۶۷: ۳۱۶/۱) و ابو حیّان توحیدی (ابن عقیل، ۱۹۶۴: ۳۱۶/۱ پاورقی ۱ به نقل از کتاب التمام) اشاره کرد.

نکته دیگر این که گفته‌اند: حذف خبر «لا» لازم است، اما این نظر فاقد اعتبار بوده و وجه درست این است که «خبر «لا» در بیشتر اوقات محذوف است، نه این که واجب الحذف باشد»، چنان که در مثال‌های قبل، خبر «لا» را در جمله دیدیم و نمونه حذف آن بیت زیر است:

^۱ - ترجمه: زمانی که کرم و بخشش، رهایی از آزار را هدیه ندهد، نه تعریف و تمجید به دست می‌آید و نه مال و ثروت باقی می‌ماند. [یعنی فرد بخشنده دو جانبه ضرر می‌کند و بخشش سودی ندارد].

^۲ - این بیت در صفحه ۱۷۱ دیوان نابغه جعدی، آمده است. وی از شعاری مخضرمی است که مسلمان شد و در صغیر حضور داشت.

مَنْ صَدَّ عَنْ نِيرَانِهَا فَأَنَا ابْنُ قَيْسٍ لَا بَرَّاحٍ^۱

یعنی: لَا بَرَّاحٍ لِي (غلابینی، ۲: ۱۹۶۸/۲۹۹)

و البته بهتر و دقیق‌تر این است که بگوییم: «ذکر خبر "لا" زمانی که مشخص باشد، جایز و هرگاه مجهول و ناشناخته باشد، واجب است»؛ مانند سخن این شاعر:

تَعَزَّ فَلَاشَيْءٌ عَلَى الْأَرْضِ بَاقِيًا وَ لَا وَزْرٌ مِمَّا قَضَى اللَّهُ وَاقِيًا^۲

(سامرائی، ۱۴۲۰: ۲۳۳/۱)

اما از نظر عملکرد آن برای نفی، گفته شده: «جایز است از این «لا» نفی واحد [مفرد] و نفی جمع [همگان] اراده شود، از همین رو می‌تواند برای نفی یک مورد و یا نفی جنس مورد استفاده قرار گیرد و تنها قراین موجود در جمله است که منظور دقیق را مشخص می‌کند.» (غلابینی، ۲: ۱۹۶۸/۲۹۹)؛ مثلاً در عبارت «لا طفل عندي» که قرینه‌ای در جمله نیست، می‌تواند مفهوم جمله این باشد که «یک کودک پیش من نیست»، اما می‌تواند دو یا چند کودک پیش من باشد، بنابراین می‌توان در ادامه جمله فوق، قید «بل طفلان أو بل أطفال» را آورد که در این صورت معنای نفی واحد را دارد و ممکن است منظور این باشد که «هیچ فردی از جنس کودک پیش من نیست»، یعنی برای نفی جنس و نفی جمیع استفاده شود که در این صورت نمی‌توان جمله را با «بل طفلان أو بل أطفال» ادامه داد، بلکه می‌توان گفت: بل طفلة. نتیجه این که در جمله «لا طفل عندي» که با «لا» نفی جنس آمده و عبارت «لا طفل عندي» که با «لا» شبیه به لیس آمده، تفاوتی از جهت نفی جنس، نیست، بلکه تنها تفاوت در این است که جمله اول به شکل قطعی و عبارت دوم به شکل احتمالی، نفی جنس می‌کند، از همین رو سخن کسانی که گفته‌اند: «"لا" شبیه به لیس تنها برای نفی واحد (مفرد) است، نه برای نفی جنس، اشتباه است» (ابن حاجب، ۱۳۸۴: ۱/۱۲۰؛ ابن هشام، ۱: ۳۶۷/۳۱۶)، چنان که در بیت قبل «تَعَزَّ فَلَاشَيْءٌ عَلَى الْأَرْضِ بَاقِيًا...» برای نفی جنس آمده است.

^۱ - این بیت متعلق به سعد بن مالک است و ضمیر "هاء" در "جیرانها" به کلمه "حرب" در ابیات قبل برمی‌گردد.

^۲ - شاعر این بیت مشخص نیست و در شرح ابن عقیل ج ۱/۱۲۸ نیز آمده است.

نکته پایانی این که اگر «لا» تکرار شود، مانند: «لا رجلٌ و لا امرأةٌ فی الدار» چند احتمال وجود دارد: «احتمال اول این که «لا» اول از نوع نفی جنس باشد که به جهت تکرار، عمل نکرده و رجلٌ به‌عنوان مبتدا، مرفوع شده و احتمال دوم این است که «لا» اول از نوع شبیه به لیس بوده و رجلٌ به‌عنوان اسم لا، مرفوع شده باشد و ظرف نیز خبر برای هر دو اسم باشد و اگر «لا» دوم را تکرار «لا» اول بدانیم، می‌توان اولی را مهمله (غیرعامل) و دومی را عامل (شبیه به لیس) در نظر گرفت یا برعکس که در هر دو صورت، ظرف (فی الدار) را خبر برای یکی از دو «لا» در نظر بگیریم و خبر لای دیگر را محذوف فرض کنیم تا مشکل ورود دو عامل بر یک معمول، پدید نیاید» (ابن هشام، ۱: ۳۶۷/۳۱۷).

اما در صورتی که «لا» در دو عبارت مستقل تکرار شود، وجه بهتر و نه الزام، این است که «لا» عمل نکند و ما بعد آن به‌عنوان مبتدا و خبر، مرفوع باشد؛ مانند «لاخوفٌ علیهم و لا هم یحزنون» (انعام/۴۸ و بقره/۳۸).

شایان ذکر است بررسی‌های به‌عمل‌آمده در آیات قرآن کریم، نشان داد که لا شبیه به لیس به شکل عامل همراه با اسم نکره یا معرفه، بدون تکرار استفاده نشده است، از همین رو نمی‌توان مقایسه‌ای بین کیفیت نفی انجام‌شده با این کلمه و «لیس» یا سایر حروف انجام داد که در ترجمه قابل استفاده باشد. تنها چیزی که در کاربرد قرآنی مشاهده گردید، استفاده از لای شبیه به لیس به شکل تکرار بود که یک نمونه از آن عبارت «لا خوفٌ علیهم و لا هم یحزنون» است که در چند آیه «بقره/۲۶۲، ۲۷۴، ۲۷۷» آمده و همین گونه است عبارت: «... من قبل أن یأتی یومٌ لا ینفع فیهِ و لا حُلَّةٌ و لا شفاعَةٌ» (بقره/۲۵۴).

نکته قابل ذکر این است که در عبارت «لا الشمسُ ینبغی لها أن تُدرکَ القمرَ و لا اللیلُ سابقُ النهار» (یس/۴۰) بسیاری از منابع اعراب القرآن و تفاسیر، آن را لای نفی و شبیه به لیس دانسته‌اند که به خاطر ورود بر اسم معرفه عمل نکرده و «الشمس» به‌عنوان مبتدا مرفوع شده است (دعاس، ۳: ۹۴/۱۴۲۵؛ درویش، ۱۴۱۵: ۲۰۱/۸؛ نحاس، ۱۴۲۱: ۳/۳۶۷؛ شوکانی، ۴: ۱۴۱۴/۱۴۲۵) اما به باور نگارنده این «لا» شبیه به لیس نیست که ما آن را عامله یا مهمله بدانیم؛ زیرا چنان که اشاره شد، این نوع «لا» برای نفی تعداد (مفرد) و جنس (جمع) کاربرد دارد، حال آن که در این جمله هیچ‌یک از دو معنا مورد نظر نیست،

بلکه لای نفی است که بر سر فعل مضارع «یَنْبَغِي» آمده و اصل جمله «لَا يَنْبَغِي لِلشَّمْسِ أَنْ تُدْرِكَ القَمَرَ» بوده که اما به منظور تأکید بر روی مسندالیه (الشمس) بین «لا» و فعل «یَنْبَغِي» فاصله افتاده است. به سخن دیگر «الشمس» مقدم شده تا با دو بار اسناد دادن به آن، موضوع با تأکید بیشتری بیان شود؛ زیرا قطعاً جمله «لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ القَمَرَ» بلیغ‌تر از عبارت «لَا يَنْبَغِي لِلشَّمْسِ أَنْ تُدْرِكَ القَمَرَ» است و این درست مانند زمانی است که مثلاً به جای عبارت «لَا يَكْذِبُ عَلَيَّ» بگوییم: "علیُّ لا یكذبُ" که حتماً جمله دوم، نسبت به جمله اول، تأکید بیشتری دارد و بلیغ‌تر است.

صاحب مغنی نیز، بین «لا» موجود در این عبارت و «لا شبیهه به لیس» تفاوت قائل شده، به طوری که لای شبیهه به لیس را به عنوان دومین نوع لا (ابن هشام، ۱/۳۱۵/۱۳۶۷) و «لا» موجود در این آیه را به عنوان پنجمین نوع «لا» آورده است (ابن هشام، ۱/۳۱۹/۱: ۱۳۶۷). اما برای آن نامی نگذاشته و آن را با عنوان «لا» بی که بعد از آن جمله اسمیه با اسم معرفه یا نکره، یا فعل ماضی لفظاً و تقدیراً، می‌آید، معرفی نموده که تکرارش واجب است. وی برای نمونه اسم نکره، عبارت «لَا فِيهَا غَوْلٌ وَ لَا هُمْ عَنْهَا يُزَفُّونَ» (صافات/۲۷) را مثال آورده و گفته است: «تکرار لا در این عبارت، برخلاف جمله «لَا لَعْوُ فِيهَا وَ لَا تَأْتِيْمٌ» (طور/۲۳) واجب است.» (همان: ۱/۳۱۹)

۴-۴- «لات»:

واژه «لات» تنها بر سر اسم‌های مربوط به زمان از قبیل «الحین» و مترادف‌های آن وارد می‌شود و همیشه فقط یک اسم پس از آن می‌آید که در مورد کیفیت عمل آن و حذف اسم یا خبر نیز اختلاف نظر وجود دارد» (ابن هشام، ۱/۳۳۶/۱: ۱۳۶۷؛ ابن عقیل، ۱۹۶۴: ۳۲۰/۱؛ غلابینی، ۲/۳۰۰/۱۹۶۹: ۳۰۰) ضمن این که کاربرد آن در قرآن و سایر متون عربی، بسیار محدود است، به طوری که این کلمه در آیات قرآن کریم تنها یک بار استفاده شده است. آن جا که می‌فرماید: «لَاتَ حِينَ مَنَاصٍ» (بخشی از آیه ۳ سوره ص) که در این عبارت، اسم «لات» کلمه «الحین» محذوف است و خبر آن «حین» که در جمله ذکر شده و واژه «مناص» نیز مضاف‌الیه و مجرور است. واژه «لات» خبر را به شکل قطعی نفی می‌کند، بنابراین

در ترجمه آن باید گفته شود: زمان، زمان گریز نیست، یا اکنون زمان گریز نیست. باین حال برخی از مترجمان به گونه دیگری ترجمه نموده‌اند؛ مثلاً «ولی وقتِ نجات گذشته بود» (مکارم، ۱۳۷۳/۴۵۳:۱)، «ولی هیچ راه نجاتی بر آن‌ها نبود» (الهی قمش‌های، ۱۳۸۰/۱: ۴۵۳). البته برخی نیز ترجمه مفهومی کرده و گفته‌اند: «کار از کار گذشته بود» (موسوی همدانی، ۱۳۷۴/۲۷۵:۱۷).

۵- نتیجه گیری

پژوهش‌ها و مطالعات انجام‌شده در حوزه ترجمه و انتقال مطالب از یک زبان به زبان دیگر، اثبات کرده است که برای درک درست مفهوم یک جمله و ترجمه خوب و دقیق آن، باید به عوامل دخیل در این امر از قبیل معنای مفردات، ساخته‌ای صرفی و نحوی، ارکان اصلی و فرعی جمله، نوع جمله، مسائل بلاغی و آرایه‌های ادبی در حوزه علوم معانی، بیان و بدیع، کارکرد دقیق نحو در ترجمه و به‌ویژه تفاوت‌ها و ظرافت‌هایی که بین واژگان مترادف یا الفاظی که در یک قالب جای گرفته‌اند، توجه نمود، از همین رو در این پژوهش به‌عنوان یک نمونه عملی و کاربردی، تفاوت حروف شبیه به لیس از نظر کاربرد آن‌ها در نفی، مورد و اکاوی و بررسی دقیق قرار گرفت و ثابت گردید که بین کلمه «لیس» و حروف شبیه به لیس، یعنی «ما»، «لا» و «إن» تفاوت‌های ظریفی از نظر کیفیت نفی و میزان تأکید بر نفی وجود دارد که لازم است در زمان استفاده از آن در زبان اصلی و ترجمه به زبان دیگر، مورد توجه قرار بگیرد. توضیح بیشتر این که حرف «ما» نسبت به فعل «لیس» از جنبه نفی تأکید بیشتری دارد و به عبارتی نفی آن با قطعیت و حتمیت همراه است؛ مثلاً جمله «ما أنا علیکم بوکیل» نسبت به عبارت «لست علیکم بوکیل» موضوع وکیل و مسئول بودن پیامبر نسبت به تصمیم آن افراد را با تأکید بیشتری مورد نفی قرار می‌دهد و این مفهوم را دارد که «من نسبت به این عمل شما هیچ مسئولیتی ندارم و ضامن کار شما نیستم». همچنین کلمه «إن» که غالباً در قرآن بعد از «ما» آمده، نسبت به آن، درجه بالاتری از شدت و حدت را دارا است و غالباً برای انکار کاربرد دارد، از همین رو این واژه همواره با کلمه إلاً همراه شده و از عمل مُلغی می‌گردد و با این حال، موضوع مورد نظر را با تأکید و حصر بیان می‌کند، به این معنی که از ترکیب «إن» و «إلاً» به‌عنوان ادات حصر استفاده می‌شود.

فهرست منابع

قرآن کریم.

- آیتی، عبدالمحمد، (۱۳۷۴) ترجمه قرآن، تهران: انتشارات سروش.
- ابن حاجب، عثمان بن عمر، (۱۳۸۴) شرح الرضی علی الکافیہ، تصحیح و تعلیق عمریوسف حسن، تهران: موسسه الصادق للطباعة و النشر.
- ابن عقیل، بهاء الدین عبدالله بن عبدالرحمن، (۱۹۶۴) شرح ابن عقیل علی الفیه ابن مالک، تحقیق محمد محیی الدین عبد الحمید، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن هشام انصاری، (۱۳۶۷) مغنی اللیب عن کتب الأعراب، تبریز: کتاب فروشی بنی هاشمی، چاپ سوم.
- ابن یعیش، ابو البقاء موفق الدین، (۱۴۲۲ ق) شرح المفصل للزمخشری، با مقدمه امیل بدیع یعقوب، لبنان، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ارفع، سیدکاظم، (۱۳۸۱) ترجمه قرآن، تهران: موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی فیض کاشانی.
- اشرفی تبریزی، محمود، (۱۳۸۰) ترجمه قرآن، تهران: انتشارات جاویدان.
- اشمونی، علی بن محمد، (۱۹۹۵) شرح الإشمونی علی الفیه ابن مالک، تحقیق محمد محیی الدین عبد الحمید، بیروت: دار الکتب العربی.
- الهی قمشه ای، مهدی، (۱۳۸۰) ترجمه قرآن، قم: انتشارات فاطمه الزهراء.
- انصاری خوشابر، مسعود، (۱۳۷۷) ترجمه قرآن، تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.
- انصاریان، حسین، (۱۳۸۳) ترجمه قرآن، قم: انتشارات اسوه.
- بدیع یعقوب، امیل، (۱۹۹۱ م) موسوعه النحو و الصرف و الاعراب، لبنان، بیروت: دار العلم للملایین.
- برجستراسر، (۱۹۲۹ م) التطور النحوی للغه العربیه، مجموعه سخنرانی های خاورشناس آلمانی برجستراسر در دانشگاه مصر، گردآورنده، رمضان عبدالنواب، قاهره: مکتبه خانجی.
- بروجردی، سید محمد ابراهیم، (۱۳۶۶) ترجمه قرآن، تهران: انتشارات صدر.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، (۱۴۱۸) انوار التنزیل و اسرار التأویل، بیروت: دار احیاء التراث الادبی.
- پاینده، ابوالقاسم، (بی تا) ترجمه قرآن، بی مک.
- پورجوادی، کاظم، (۱۴۱۴) ترجمه قرآن، تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی.

- حلبی، علی اصغر، (۱۳۸۰) ترجمه قرآن، تهران: انتشارات اساطیر.
- خواجهوی، محمد، (۱۴۱۰) ترجمه قرآن، تهران: انتشارات مولی،
- درویش، محیی الدین، (۱۴۱۵) اعراب القرآن و بیانه، سوریه: دار الارشاد.
- دعاس، حمیدان قاسم، (۱۴۲۵) اعراب القرآن الکریم، دمشق: دار المنیر و دار الفارابی.
- رضی الدین استرابادی، (۱۳۸۴) محمد بن حسن، شرح الرضی علی الکافیة، بی مک.
- رهنما، زین العابدین، (۱۳۴۶) ترجمه قرآن، تهران: انتشارات کیهان.
- سامرایی، فاضل صالح، (۱۴۲۰) معانی النحو، جلد اول، قاهره: شرکة العاتک لصناعة الكتاب.
- سیبویه، ابی بشر عمرو بن عثمان بن قنبر، (۱۴۰۸) الكتاب، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قاهره: مکتبه خانجی.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، (۱۴۲۵) الإیتقان فی علوم القرآن، لبنان، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- سیوطی، جلال الدین، (بی تا) الاشباه و النظائر فی النحو، لبنان، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- سیوطی، جلال الدین، (م ۱۹۷۷) همع الهوامع فی شرح جمع الجوامع، تحقیق عبدالسلام هارون، کویت: دارالبحوث العلمیه.
- شوکانی، محمد بن علی، (۱۴۱۴) تفسیر فتح القادیر، دمشق و بیروت: دار ابن کثیر و دار الکلم الطیب.
- طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۷) تفسیر جوامع الجامع، تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم.
- عاملی، ابراهیم، (۱۳۶۰) ترجمه قرآن، تهران: انتشارات صدوق.
- غلابینی، شیخ مصطفی، (م ۱۹۶۹) جامع الدروس العربیه، چاپ سوم، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- فولادوند، محمد مهدی، (۱۴۱۵) ترجمه قرآن، تهران: انتشارات دار القرآن الکریم.
- فیض الاسلام، سیدعلی نقی، (۱۳۷۸)، ترجمه قرآن، تهران: انتشارات فقیه.
- کاویانپور، احمد، (۱۳۷۸) ترجمه قرآن، تهران: سازمان چاپ و انتشارات اقبال.
- گرمارودی، (۱۳۸۴) ترجمه قرآن، تهران: انتشارات قدیانی.
- المبرّد، ابوالعباس محمد بن یزید، (۱۴۲۰). المقتضب، شرح و تحقیق حمد حسن و امیل یعقوب، لبنان، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- محلّی جلال الدین و سیوطی جلال الدین، (۱۴۱۶) تفسیر الجلالین، بیروت: موسسه النور للمطبوعات.
- معزی، محمد کاظم، (۱۳۷۲)، ترجمه قرآن، قم: انتشارات اسوه.

- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۳) ترجمه قرآن، قم: دار القرآن الکریم.
- میرزاخسروانی، علی رضا، (۱۳۹۰) ترجمه قرآن، تهران: انتشارات اسلامیة.
- نحاس، ابوجعفر احمد بن محمد، (۱۴۲۱) اعراب القرآن، بیروت: دار الکتب العلمیة.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی